



۲۰۱۶/۰۹/۰۳



طارق ارسلانی

به خاک سپاری حبیب الله کلکانی – بچه سقو

در افغانستان ما متأسفانه همه روزه چنان وقایع و رویدادهای عجیب و مضحک اتفاق می افتند که مسأله به خاک سپاری بچه سقو نباید تعجب و یا هم احساسات کسی را برانگیزد. بناءً قبل از آنکه به شکل عکس العمل احساساتی با موضوع برخورد شود، چند نکته را باید بخاطر داشت:

حلفات، افراد، گروه ها، و کشورهایی هستند که منافع خود را در تداوم جنگ و منازعه در افغانستان میبینند و یکی از راه های گرم داشتن تنور منازعه دامن زدن به حساسیت های قومی و زبانی است. متأسفانه در طول چهار دهه گذشته تمام سعی و تلاش قدرت های خارجی در راه ایجاد همین حساسیت های قومی در کشور بکار رفته است. به همین علت است که نابخردانی گاهی کلمه "پوهنتون" و "دانشگاه" را به میدان می اندازند، گاهی بالای موجودیت کلمه "افغان" در تذکره اعتراض میکنند، و به آن هم اکتفا نمیکنند و بالاخره مرده صد ساله را نیز از قبر میکشند. ما افغانها در همچو موضوعات چنان مصروف نگه داشته شده ایم که مسائل حاد ملی و اولویت های کشور و جامعه بکلی فراموش ما شده است. پس در برابر یک وجدان سالم میتوان حکم نمود که مسؤلیت تداوم جنگ و عواقب ناگوار حساسیت های قومی به دوش همین افرادی است که با حمایت قوتهای خارجی از سوراخها بیرون شدند و امروز مسائلی را مطرح میکنند که نه شکم کسی را سیر میکند و نه هم تن کسی را پُت.

از نظر "روانشناسی اجتماعی Social Phycology" افغانهای ما به نوعی از "تب قهرمان سازی" مبتلا گردیده اند و در روزگاری که شیرازه پیوند ملی شدیداً صدمه دیده، هر قوم و هر طائفه در تلاش به نمایش گذاشتن قهرمانان خود هستند. اکثر این قهرمانان نیز نی به خاطر کارنامه های خودشان، بلکه در ضدیت و نکوهش قهرمانان دیگران تقدیر و تمجید میگردند. مسأله رقابت در عرضه قهرمان بهتر و برتر نزد بعضی ها ذهنیت جاهلانه ای را ایجاد نموده که هر آن گروهی که قهرمانانش بیشتر و قبر قهرمانانش پر زرق و برق تر، موقعیت اجتماعی اش قویتر. نزد این افراد ظرفیت و یا کیفیت قهرمان مهم نیست، کمیت آن مهم است. بناءً جای تعجب نیست که در برابر قهرمانانی چون میرویس خان هوتکی که به اقتدار و اشغال صفوی ها در افغانستان خاتمه داد، یا شاه محمود هوتکی که امپراطوری صفوی را ساقط نمود، یا احمدشاه بابای ابدالی که تخت دهلی را فتح نمود، یا ایوب خان غازی که پوز امپراطوری انگلیس را به خاک مالید، یا هم امان الله خان غازی که استقلال کامل افغانستان را از انگلیس ها بدست آورد، و یا هم دیگران؛ دزد سرگردنه ای از زیر خاک بیرون آورده میشود و بحیث قهرمان و عیار عرضه میگردد.

به شهادت تاریخ های معتبر و مؤثق افغانستان چون "افغانستان در مسیر تاریخ" اثر مرحوم غبار و "تذکره الانقلاب" از مرحوم کاتب هزاره (و ده ها سند علمی دیگر)، حبیب الله کلکانی یک شخص قطاع الطريق، جاهل، و بیسواد بود که با تحریک و حمایت انگلیسها نظام مترقی امان الله خان را ساقط کرد. شخص حبیب الله کلکانی و دوستانش در طول مدت نه ماه انواع غارت، بیناموسی، چور، چپاول، و وحشت را بالای مردمان کابل روا داشتند (درست بمانند خلف شان - شورای نظاری ها). بناءً تمجید و حمایت از حبیب الله کلکانی به جز آنکه مؤید ذهنیت متحجر و متعصب این افراد باشد دیگر هیچگونه وجهه علمی، تاریخی، حقوقی، و قانونی ندارد. وظیفه افراد ملیگرا و وطندوست است تا این افراد را شناسائی نموده و به شدیدترین شکل محکوم نمایند.

تاجیک ها در طول تاریخ در غنا و پیشرفت فرهنگ و ایجاد مدنیت های گوناگون در افغانستان (و منطقه) سهم بسزائی ایفا نموده اند. در دوران حاکمیت های پشتون چرخ اداری دولتهای افغانستان همیشه بدوش نخبگان تاجیک بوده است و صدها تن از نخبگان تاجیک نقش زرین خود را در تاریخ معاصر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و ادبی کشور حک نموده اند؛ قدردانی از شخص دزد و قطاع الطريق چون حبیب الله کلکانی در واقعیت توهین و بی حرمتی است به مقام این نخبگان تاجیک.

شورای نظاری ها از نظر فکری و عملکرد اخلاقی وجوه مشترک زیادی با حبیب الله کلکانی دارند پس جای تعجب نیست که تابوت جهالت را نیز همین ها بدوش میکشیدند. شورای نظار بدبختانه آنقدر در لجنزار فساد و جهالت غرق گردیده که دیگر استعداد "برآمدن" (ارتقا) برایشان باقی نمانده است پس با وقاحت تلاش دارند تا با براه انداختن همچو مسائل متباقی اقوام نجیب تاجیک را نیز به سطح خود "تنزل" دهند. بناءً از همه بیشتر این مسؤولیت دانشمندان و نخبگان تاجیک است تا در برابر همچو حرکات غیر علمی و ضد ملی موضعگیری قاطع نمایند.

مطمناً که بعد از گذشت بیشتر از هشت دهه و انواع آفات زمینی و آسمانی، تشخیص دقیق قبرها کار ناممکن بوده است. گذشته از آن در عدم موجودیت DNA استخوان ها نیز بدون کدام تجزیه دقیق لابراتوری در تابوت ها جابجا شدند، پس بعید نخواهد بود اگر این نابخردان استخوان های افرادی را که هیچگونه ربطی در این غایله نداشته اند و یا هم حتی استخوان های حیوانات را بدوش مردمان ساده لوح گذاشته و به خاک سپرده باشند. و فردا نیز همین استخوان های "الاغ کاکا رسول" به نام زیارتگاه "خادم دین رسول" مرجع حاجات مردمان ساده دل قرار خواهد گرفت.

پیشنهادات عکس العملی چون به خاکسپاری رسمی "داکتر نجیب الله" که بر محور تعصبات قومی میچرخد نیز کاملاً مردود و محکوم است. افغانستان در حالت اضطرار نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی قرار دارد؛ ما نباید مردمان خود را تشویق نمائیم تا بیل بالای شان، قبرستانی ها را در جست و جوی استخوان های پوسیده گذشتگان حفر کنند و هر روز استخوان ها را از یک قبر خارج و در قبر دیگر دفن نمایند. وقت، انرژی، و استعداد مردمان ما باید در راه های مثمر و به دربخور صرف شوند.

تپه ها و میدانهای کابل و دیگر شهرهای افغانستان باید به پارک ها و محلات تفریحی مبدل شوند نه قبرستانی ها و زیارتگاه ها. مردم افغانستان از جنگ خسته هستند و کودکان افغان به تفریحگاه ها ضرورت دارند تا

آرامش روحی و ذهنی برایشان میسر گردد. موجودیت قیروستانی ها در هر گوشه و کنار شهر تأثیرات ناگوار روانی بالای مردمان شهر میگذارد. ما نباید بیشتر از این جامعه خود را به امراض روانی مبتلا بسازیم. موضوع به خاک سپاری حبیب الله کلکانی مسأله مربوط به یک گروه و یا یک قوم نیست که بتوان بی تفاوت از کنار آن گذشت؛ در اینجا مسأله غرور و وقار یک ملت مطرح است. ملت ها را ارزش های مشترک آن با هم پیوند میدهد؛ ارزش هایی که طبعاً "جمعی" استند نه "فردی و گروهی. حرکت به خاک سپاری حبیب الله کلکانی شاید از هر چیزی بیشتر پیوند سست ملی را سست تر نموده باشد. در یک جامعه: **و من الله التوفیق**
"چو ارزشی گردد پامال دگر ارزش ها را نماند قرار"

